

از آغاز تا تأسیس شاهنشاهی ماد

مجید اسدی

به زعم من، تاریخ آنجایی آغاز می‌شود که «مفهوم» تولید می‌شود (نک، مجید اسدی (راوش) «مشکل تاریخ نویسی ما» ۱۴۰۳). به سخن دیگر، نخستین مکان ظهور تاریخ در زبان است. بر این پایه اگر بتوانیم زمان ظهور «مفاهیم» و ماهیت «مضامین» آنها، همچنین تغییر مضامین یا استهلاک مفاهیم را دریابیم، می‌توانیم تا حدودی بسیار زیاد به نقطه مورد نظر در گذشته و نکته‌های موجود در آن برسیم. در غیر این وضع، مانند بسیار کسان دیگر که با موضع پیشینی و به ناشایست وارد میدان می‌شوند و به عمد یا سهو دچار انحراف از مسیر می‌شوند، دچار انحراف خواهیم شد و مشکل اینجاست که آوارگی آوارگان را نهایت نیست. در همین مسیر، امروزه و بارها در فضای مجازی یا حقیقی درباره ایران بحث می‌شود، تا جایی که گاهی حتی به اصطلاح فیلسوف اخلاق، ایران را انکار می‌کند و می‌گوید ایران کجاست؟ و گاهی هم دیگرانی، ایران را هم به مثابه مفهوم و هم به عنوان جغرافیای سیاسی و حتی تاریخی بر نمی‌تابند و خالی از لطف هم نیست که رویکرد برخی مدیران را هم در این زمینه دخیل دانسته و مزید بر علت بدانیم. یعنی امروز در وضعیت شبه‌قبطی مصری در صدر اسلام به سر می‌بریم. به این معنا که مصریان قبطی، به دلیل ماهیت نکوهیده فراعنه در قرآن، نمی‌توانستند بر تاریخ خود در صدر اسلام تکیه کنند و همین وضع یکی از دلایل استحاله‌شدن قبطیان است. در ایران بعد از انقلاب هم هرچه به نام ایران، تمدن ایران، زبان فارسی، ملیت ایرانی و... بر زبان آید، در یک اظهار نظر ایدئولوژیک و غیرعلمی به زیر ضرب می‌رود؛ چون هیچ‌یک از این موضوعات را که فقط به تمدن مردم ایران مربوط است، بر نمی‌تابند و همه را با یک مفهوم دینی «طاغوت قرآنی» رد می‌کنند که سوگمندان، باعث تولید انواع شبه‌صداهای ناهنجار با

سرچشمه‌های گوناگون اما همه گل‌آلود شده است.

اما درباره خاستگاه نام ایران

به گمان نگارنده، نام ایران از سرزمین‌هایی برخاسته است که تیره‌های ایرانی در آن می‌زیسته‌اند که نشان از هزاره‌های دورتر از مادها دارد. اگر نگاهی به نام جاهای کهنی چون شنعار، اریه، لگش، رودهای دجله و فرات، اریحا (شهری در فلسطین با قدمت هشت هزار سال) در غرب ایران سیاسی امروز و دیگر مکان‌ها در جهات دیگر بیندازیم، همه این مکان‌ها فقط در زبان ایرانی معنا پیدا می‌کنند و این می‌رساند که به خلاف برداشت غربیان، آریاییان و ایرانیان بعدی، نه تنها مهاجر نبوده‌اند، بلکه از هزاره‌های دور در کناره‌های خلیج فارس می‌زیستند و بسته به وضعیت آب و هوایی و نوار گردش فصول، در جغرافیایی به وسعتی از کاشغر چین تا مصر، جابه‌جا می‌شده‌اند. برای همین است که نام مصر، صحرای سینا، سوریه (تری پرادایز) همه ایرانی‌اند و چنان که غربیان می‌گویند اگر آریاییان مهاجر وارد فلات ایران شده باشند، باید زبان آنها دارای واژه‌های غیرآریایی مانند زبان هندیان یا یونانیان می‌شد که حدود ۴۰ درصد زبان این دو قوم آمیخته با زبان بومیان آن سرزمین‌هاست. به همین دلیل ادعا شده است: تاکنون وام واژه‌ای از زبان بومیان فرضی فلات ایران در زبان‌های کهن ایرانی، یعنی در اوستایی و پارسی باستان

دیده نشده است که بتوان به کمک آن به حضور قومی بیگانه و پیش‌ایرانی در این سرزمین پی برد. تنها با همین یک واقعیت می‌توان فرضیه کوچ آریاییان به فلات ایران را فرضیه‌ای بی‌گمان مردود شمرد و آن را یک سره رها ساخت (۱). باری، در متن‌های سومری از فلات ایران به سرزمینی با جنگل‌های انبوه و درخت‌های «ارین» نام برده شده است (۲). همچنین در حماسه سومری گیلگمش، گیلگمش و لوگل

بنده شاهان سومر، برای یافتن «گیاه بی‌مرگی» به فلات ایران آمدند. سرانجام لوگل بنده (بنده با فتح اول و دوم) این گیاه را که «ایرانوم» نامیده می‌شد، یافت و گیلگمش با هومیان که خدای جنگل «ارین» بود به پیکار پرداخت. هردو نام ارین و ایرانوم، همانا نام کهن ایران است. گفتنی آنکه دوران فرمانروایی لوگل بنده سده ۲۸ ق.م بوده است (۳). همچنین در اوستا، این کهن‌ترین متن ایرانی، بارها نام ایران آمده است. حال اگر به گواه کتاب هزاره‌های ایرانی (۴) و همچنین دانشنامه کاشان، زمان زیست زرتشت را در سده هجدهم ق.م بدانیم، در صورتی که به گواه پورداوود و پروفیسور میلز، این زمان بسی عقب‌تر می‌رود و ایرانیان در آن وقت حتی نمک را کشف نکرده بودند (۵) پی به قدمت نام ایران در این گستره وسیع می‌بریم که امروزه از آن با نام «ایران فرهنگی» یاد می‌کنیم. همچنین در یشت‌ها، در «چیت‌دات‌یشت» بارها از شاهنشاهان ایران گفته می‌شود. در فروردین‌یشت که از قدیمی‌ترین یشت‌های اوستاست، از سرزمین‌های ایرانی می‌گوید: «می‌ستایم فروهرهای مردان پیرو نظام هستی در سرزمین‌های ایرانی را، می‌ستایم فروهرهای زنان پیرو نظام هستی در سرزمین‌های ایرانی را» (۶). این اسناد، گواهی روشن از تاریخ نام «ایران» است. همچنین در اوستا «از برای نگهداری از سرزمین‌های ایران» می‌گوید (۷).

و باز، از یاد نبریم که ائیریاو (air yava) به معنی یاری‌دهنده «ایران» در اوستاس (۸). و در «ارت‌یشت» می‌خوانیم «یل ممالک» ایران، «متحد سازنده کشور خسرو، این توفیق را یافت» و یا «او را بستود، یل ممالک ایران، متحد سازنده کشور خسرو» (۹). اما واژه ایران از اوستایی «ائیریه» فارسی باستان، آریا، باز می‌گردد. این واژه را همه تیره‌های ایرانی برای نامیدن خود به کار می‌بردند. از طرفی دیگر «آریانا» یعنی آریایی، صورت اضافی جمع واژه ایرانی است که به سرزمین یا کشور گفته می‌شده و «آریا نام» به معنی سرزمین آریایی هاست. چنان‌که در کتیبه داریوش در بیستون، بندهای ۶۲ و ۶۳ چنین آمده است: «har_ri-yan-na-um....» آمده است

(۱۰) و از آنجایی که این نام پیش از کتیبه داریوش، در هزاره‌های دور یعنی در اوستا نیز آمده بوده است، می‌رساند که ایرانیان در زمانی بسیار دورتر از مادها به وحدت مفهومی رسیده بوده‌اند و از این طریق با دادن تشخص به خود، خود را از دیگران متمایز می‌داشته‌اند. در جغرافیایی که با در دست داشتن وحدت مفهومی در گستره‌ای وسیع به «آئیریا نام» رسیده بوده است و این آئیریا نام (حالت مالکیت جمع) در پیوند با اوستایی «ائیرینه» (airayana) همان ایران است. یعنی در همان هزاره‌های دور، جامعه وحدت در کثرت ایرانی تأسیس و به تبع حقوق این جامعه، «کرشور» یا کشور شکل گرفته بوده است و این را می‌شود از مفهوم واژه «خشثره» و «خشثره وریه» فهمید و اینکه هگل می‌گوید تاریخ جهان با تاریخ ایران آغاز می‌شود، در همین مسیر است. برای روشن شدن بیشتر مطلب می‌شود مصادیق فراوانی از این دست آورد و باز برای نمونه، جدای از نمونه‌های گفته‌شده بالا، سومریان به شهر شوش، «ای ننه «ایرین» کی» (۱۱) می‌گفتند که این واژه ایرین همان ایران است. اما امروز که باید

گفت سوگمندان نمی‌توانیم تاریخ خود را بخوانیم، کار به جایی رسیده است که به هستی تاریخی ما بیشتر به عمد و کمتر به سهو حمله می‌برند و ما به جای تولید تاریخ و گام‌گرفتن به جلو، باید از آغاز شروع کرده و از وجود مفهوم ایران در داخل کشور دفاع کنیم. در حالی که از نامه تنسر و نوشته‌های هزاره‌ای و اندی بیش برمی‌آید، ما ایرانیان در آن زمان تاریخی‌تر می‌زیسته‌ایم تا امروز؛ زیرا به گذشته هرگز درنگ‌ناشته و موجود در وجود خود بیشتر از امروز آشنا بوده بلکه اشراف داشتیم. چنان‌که «آشکارا ایرانیان در دوران ساسانی و پیش از آند، هنوز از وجود دریایی در نزدیکی کاشان آگاه بوده‌اند (چنان‌که) محمدبن حسن قمی (سده چهارم هجری) از ابن‌مقفع آورده و می‌گوید قاسان همان کاشان است و در آغاز دریا بوده است و آن را کاس‌رود می‌خواندند (۱۲). همچنین وقتی سخنرانی اردشیر، بنیان‌گذار شاهنشاهی ساسانی را می‌خوانیم، با شگفتی متوجه می‌شویم که این اردشیر اطلاعات درستی از تاریخ ایران و ایلغار اسکندر دارد. همان اسکندری که بعدها از طریق داستان کالیستنس درباره او، وارد حوزه عربی می‌شود و به دلیل نفوذ این داستان نزد مردم عرب، توسط «تبری»‌ها تا مقام ذوالقرنین برکشیده می‌شود، تا حدی که کار بر فردوسی سخت می‌شود و بعد از فردوسی، این مرد بی‌اخلاق و جانی، به مردی حکیم بدل می‌شود.

منابع:

- ۱- پروفیسور جهان‌شاه درخشانی، دانشنامه کاشان. ج سوم، حسین محلوچی، اسفند ۱۳۸۲، بنیاد فرهنگ کاشان، صص ۶۰ و ۶۱
- ۲- همان صص، ۳۵۴ و ۳
- ۳- همان صص، ۱۲۸ و ۱۲۹
- ۴- نصرالله هومند، هزاره‌های ایرانی، انتشارات طالب آملی، ۱۳۸۷، جدول پیکره زمانی دوره‌های باستانی و تاریخی ایران برپایه نقطه کسوف کلی.... همچنین، صص ۸۴ و ۸۵
- ۵- پورداوود، گات‌ها، انتشارات اساطیر، چاپ دوم ۱۳۸۴، ص ۵۱
- ۶- رضا مرادی غیاث‌آبادی، پژوهش‌های ایرانی، فروردین‌یشت، ۲۰۰۶، بخش سی‌ویکم، بند ۱۴۳
- ۷- پورداوود، یشت‌ها، جلد دوم، انجمن ایران، لیگ بمبئی ۱۳۰۹، ص ۶۱
- ۸- همان، ص ۵۰
- ۹- همان، ص ۱۹۵
- ۱۰- اشمیت رودریگر، زبان‌های ایرانی، مفاهیم و اصطلاحات، ترجمه آرمان بختیاری-عسگر بهرامی. انتشارات ققنوس ۱۳۹۰، صص ۲۳ و ۲۴
- ۱۱- مأخذ شماره، ۱، ص ۴۳۳
- ۱۲- همان ص، ۹۱